

# ویژه انجمن شعرپریشان وابسته به کتابخانه شهید آیت الله مدنی



## غزل بانو

☑ سعید پورزال

بانو غزل نگفته از این خانه می روی؟  
تا در خودم بهانه ی پژمردگی کنم؟  
تا در برابر همه ی واژه های شعر  
احساس یک حقارت سرخوردگی کنم؟

بانو بیا کمی بنشین درد و دل کنیم  
تا شعرهای ناب برایت دم آورم  
می ترسم آخر اینکه نباشی بدون تو  
در واژه های شعر جهانی کم آورم

بانو تو هم بمان ، دو- سه بیتی غزل بگو  
تا رفتنت هنوز دو ساعت که وقت هست  
قدری بمان که درد، دل را گرفته است  
هی پیش من سکوت نکن دست روی دست

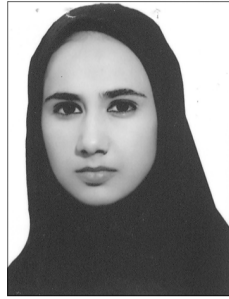
بانو بیا که شعر من و تو نگفتنی ست  
یک بیت سهم من ، دو- سه بیتی برای تو  
این شعر، بغض تازه دم لحظه های ماست  
باید که پُر شود همه از واژه های تو

چایی بریز ، پُر شود از استکان غمت  
لبریز کن تمام غمت را در استکان  
تا من بنوشم از غزلت بغض عشق را  
در کوچه های خلوت و اندوه لامکان

یک صندلی ، دو چای ... تو بنشین غزل بگو  
می ایستم کنار تو تا انتهای کار  
هی خط خطی نکن ، بنویس و تمام کن  
اندوه و بغض و درد و غمت را نکن قطار

«من می روم به حرمت آن روزهای تلخ»  
این بود آن غزل که برایم سروده ای؟  
باشد برو... به حرمت آن روزهای تلخ -  
با خود ببر هر آنچه که بود و نبوده ای

فنجان چای سرد تو بر روی دست میز  
انکار می کند که تو اینجا نشسته ای  
من بیت های شعر تو را بخیه می کنم  
یک صندلی ، دو چای... و قلب شکسته ای!!



◆ زهرا درستکار

ایستاده میان

هبوط یک اندیشه سیاه  
زنی که تمام تنهایی خدا بود و  
شهر پر بود از چوب خطهایی  
که دیوارنویس تن او می شوند و  
می افتند به جان چشمهایی که خدا برای داشتنش

به دعا

می نشیند

از ابتدای دردها

برای خودش شهری داشت و زمین،

تب لبهای او را داغدار است

مدام جان می کند

تا یکی از راه برسد و بر ملا کند خیانت شهرنشینهای مفت خور

هرچه بیشتر می گذرد

گذشته زهر تر است و ازدحام حرفها بیشتر

سایههایی که خدا به تماشا نشسته است

وجود خارجی ندارد

برای هزارمین بار بنویسد روتنش

«خیانت» یک جفت چشم حریص می خواهد



☑ شایان هوشمندی

مه گرفته است، دو سویم را  
سرم کش می آید و در موج نورها  
می لرزد.

بعد از ظهر حزن انگیز بهاری است  
و در من هیچ چیز نیست  
جز

چشمهای جغدی عبوس، که تنها

به مسخ غم انگیزی فکر می کند

که او را

جغد کرده است

و معشوقه اش را

قناری کوچکی

و حالا دو سویش را مه گرفته است

و سرش کش می آید

در موج نورها و می لرزد...

هم چنان بعد از ظهر حزن انگیز بهاری است

همان طور که

جغدها، قناری را می خورند...

## مبارزه با زندگی

◆ سمانه افشاریان



یکی هست که همیشه  
تنهاست اما مخلوقات خود را  
تنها نمی گذارد.  
مرا از هفت آسمان نگاه کن!  
پس نه من تنها هستم نه تو.  
من در یاد تو جا دارم و تو نیز  
از اول زندگی تا الان در  
خانه ای از جنس بلور در وجود من. اتاقی بزرگ  
داری.  
آری خدایا در قلب من همیشه ماندگاری.

کردن و مبارزه با او فقط یک نفر بود، آن هم تو.  
دستانم را در دستان لبریز از احساسات بگذار تا با  
تو هیچ وقت زمین نخورم. تو تنها سنگر من در  
برابر مشکلات هستی.  
خیلی وقت است در قلبم خلاء ایجاد شده است و  
مرا به اشک ریختن وادار کرده است تمام دنیا  
دارند به قلبم زخم می زنند.  
زخمی که هیچکس نمی تواند آن را درمان کند به  
جز تو. تا الان احساس تنهایی نکرده ای! برای همین  
شاید مرا درک نکنی!  
نه، مرا ببخش بهترینم، یادم رفته بود به جز من

زندگی سخت نبود اما گاهی این قدر سخت می شد  
که در برابر مشت های او یک موجود ناتوان به نظر  
می رسیدم و او سعی می کرد مرا شکست دهد ولی  
من اجازه نمی دادم با این حال که ضعیف بودم،  
عجب دست سنگینی داشت، روزگار، مرا کبود  
کرد. اما من کمر راست کردم و در برابرش  
ایستادم ولی او قدرتمند بود و من یک احساس  
پوچ، هر قدرم بدون تو هیچ بودم و اگر حضورت  
نبود زندگی مرا زیر پا له می کرد.  
من از بودن تو متولد می شدم و جان می گرفتم.  
وقتی دستانم را می گرفتی انگیزه ای من از زندگی

## شلیک ثانیها

◆ فریما رضاییان پور



چه بی رحمانه دست های ساعت می چرخند و هر ثانیه ای از عمر ما را شلیک  
می کنند. شلیک هایی با صدای دل گزای یک تیک تیک گاهی عجب آزار دهنده  
می شود. صدایش بی خیال درد شلیک می شوم اما صدای آن به هم زنده ای  
سکوت پردرد این کلبه دخترانه من است. تا به حال بسیار از دست این ثانیه های  
بیرحم شلیک ها خورده ام گاهی حتی به ۳ شلیک هم نمی رسد. اما روح من در آن لحظه تهی بودنش  
را به رخم می کشد. در آن اندک ثانیه های مبهم زندگی، در آن پاسخ هایی که شاید به شلیکی هم  
نرسد اما به اندازه بمبارانی این روح خسته ام را ویران کند.

گاهی عجب آسیب ها می خورم در گذر این ثانیه ها و هرچه ثانیه های عمر بیشتر می گذرد، شلیک ها  
محکم تر از قبل می شود.

گاهی آنقدر محکم، شاید به اندازه ی یک مرگ...

## منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه  
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در  
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

